

دانشگاه فرهنگیان
دوفصلنامه علمی
نظریه و عمل در تربیت معلمان
سال هشتم، شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تحلیل شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی مبتنی بر اندیشه شهید مطهری

شهرام رامشت^۱
میثم صداقت‌زاده^۲

چکیده

هر چه در هستی مشاهده می‌کنیم، آن را دارای «ملک و ملکوت»، «غیب و شهود»، «حقیقه و رقیقه»، «بود و نمود»، «علوی و سفلی»، «ذات و تجلی»، «قالب و معنا»، «روح و کالبد» و «ظاهر و باطن» می‌یابیم. فرایند تربیت را می‌توان به چرخه‌ای تشبیه کرد که آنچه در باطن انسان است خود را در ظواهر وجود او نشان می‌دهد؛ و خود این نمود ظاهری، باطن وی را می‌سازد. بنا به دلایلی ممکن است این ارتباط ظاهر و باطن در این چرخه به خوبی شکل نگیرد که موجب آسیب به شخصیت فرد متربی می‌شود. این پژوهش با هدف شناسایی انواع شخصیت‌هایی که به دلیل نقص در این چرخه رخ داده، انجام شده است. برای این منظور، تمامی آثار شهید مطهری با روش تحلیلی کیفی مورد بررسی قرار گرفته و نتایج به دست آمده با روش تحلیل مضمون طبقه‌بندی و تحلیل

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۷

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس

Shahram.ramesht@modares.ac.ir

۲. مدیرگروه فرهنگ و تربیت دانشگاه امام صادق (ع) (نویسنده مسئول)

me.sedaghat@isu.ac.ir

شده‌اند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که عدم شکل‌گیری مناسب این چرخه می‌تواند از توجه افراطی به باطن یا ظاهر باشد. نوع دیگر شخصیت دچار آسیب، به هر دو بخش توجه دارد؛ اما هماهنگی میان ظاهر و باطن وجود ندارد. در نتیجه می‌توان به‌طور کلی این شخصیت‌ها را به سه گروه باطن‌گرا، ظاهرگرا و دوگانه تقسیم‌بندی کرد.

کلید واژه‌ها: شخصیت، تربیت دینی، ظاهر و باطن، شهید مطهری.

۱. مقدمه

انسان، تنها بدن مادی او نیست؛ بلکه وجود او در مراتب دیگر عالم امتداد دارد. اصل و حقیقت انسان به بعد روحانی و عقلانی اوست که در ماورای دنیای مادی خانه دارد. لازمه این سخن آن است که «هستی»، محدود به عالم ماده نبوده و مراتب گوناگونی داشته باشد. این بدین معناست که وجود انسان و تمام هستی ذومراتب و دارای ظاهر و باطن است. انسان به یک اعتبار، تن مادی و به اعتباری دیگر روحی ملکوتی دارد. باطن انسان نیز دارای مراتبی است که گاه تا هفت بطن برای آن برشمرده‌اند. جلال‌الدین مولوی درباره رابطه میان ظاهر و باطن در آدمی چنین می‌سراید (مولوی، ۱۳۹۳: ۳۷۱):

جسم ظاهر، روح مخفی آمدست جسم همچون آستین، جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی تر پرد حس به سوی روح زودتر ره برد

وقتی عالم و آدم این‌گونه است؛ دین و معرفت و هر چیز دیگر نیز ظاهر و باطن خواهند داشت. حقیقت بنیادین و اصیل در هر چیزی باطن آن است و ظاهر، جلوه و سطح آن است (فنایی اشکوری، ۱۳۹۱: ۱۴). مطالعات فرسنگی

یکی از معانی قابل استنباط از نظریه فطرت شهید مطهری عبارت است از شکوفاشدن استعدادهای فطری انسان. به تعبیر دیگر تربیت فرایند به فعلیت رسیدن آن چیزی است که در انسان به‌صورت بالقوه وجود دارد. یعنی به ظهور رسیدن آنچه که در او به‌صورت مخفی قرار داده شده است. بدین معنا تربیت جز ظاهرکردن کمالات انسانی انسان نیست و این به معنای تمام آنچه در فرایند تربیت انسان انجام می‌شود که در حقیقت مقدمه «تجلی ذی‌حیات از بطون به ظهور و از خفا به شهود و از قوه به فعل است» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۵).

در ابتدای خلقت انسان، مقاماتی از انسانیت در او به صورت بالقوه وجود دارد که به تدریج با طی مسیر فطرت به ظهور می‌رسد. هر مرتبه‌ای از ظهور این کمالات، مقدمه‌ای است برای پیدایش کمال بالاتر و پیدایش کمال بالاتر، علاوه بر بروز و نمودی که در مراتب پایین دارد، مجدداً زمینه را برای نیل به مراتب بالایی فراهم می‌کند. در واقع فرایند تکامل انسان و سیر شکوفایی استعدادهای او، حرکتی است که از یک جهت رو به سوی باطن و حقیقت هستی دارد و از جهت دیگر حقایق کسب شده را در ظاهر عالم آشکار می‌سازد. از این رو می‌توان گفت تربیت، حرکتی است «رفت و برگشتی» که در مداری از ظاهر به باطن و از باطن به ظاهر رقم می‌خورد. چرا که هر عمل ظاهری، نقشی بر باطن می‌زند و آنچه در ظاهر مشاهده می‌شود، موجی است که عمق وجود فرد برآمده است (باقری، ۱۳۶۸: ۹۰).

اگر تربیت بر مبنای ارتباط صحیح میان ظاهر و باطن شکل گیرد، شخصیتی حاصل می‌شود که به سوی تکامل در حرکت است. نه ظواهر او مانع از رشد باطنی است و نه اهمیت به باطن موجب غفلت از ظاهر او می‌شود. نه تقابل و تفاوتی میان ظاهر و باطن او وجود دارد و نه تورم و غلبه غیرطبیعی نسبت به ساحتی از ساحات وجودی او دیده می‌شود. اما اگر مربی نتواند این ارتباط را به شکل مطلوب ایجاد کند، خروجی آن افرادی خواهند بود که نمی‌توان آنها را به معنی واقعی کلمه تربیت یافته نامید.

۱.۱. پیشینه پژوهش

در موضوع پژوهش حاضر، تحقیق مستقلی دال بر آسیب‌شناسی عدم شکل‌گیری چرخه ظاهر و باطن صورت نپذیرفته؛ بلکه مطلق تربیت دینی و آسیب‌های آن مورد نظر قرار گرفته است. در ادامه به برخی از این پژوهش‌ها می‌پردازیم:

محمدی بدر و همکاران (۱۳۸۸) در تحقیقی با عنوان «بررسی تطبیقی تربیت ظاهر و باطن در کلام مولانا و سعدی» با توجه به اشتراک تربیت عرفانی در تعلیمات مولانا و سعدی، آثار ایشان را از منظر تربیت ظاهر و باطن مورد بررسی قرار داده‌اند. ایشان عبارات «ظاهر انسان بر باطن انسان تأثیرگذار است» و «باطن انسان بر ظاهر انسان تأثیرگذار است» را به عنوان مبنای «تغییر ظاهر، زیرا باعث تحول باطن انسان می‌شود» و «تغییر باطن، زیرا باعث تحول ظاهر و به طور کلی وجود انسان می‌شود» را به عنوان اصل و «تحمیل به نفس، زیرا تربیت نفس برای تحول باطنی مؤثر است» و

«اعطای بینش، زیرا اعطای بینش در مورد حقیقت هستی، دنیا، حقیقت انسان، تاریخ انسان و مرگ از سوی یک مربی یا یک مکتب باعث تحول باطنی مرتبی است» را به عنوان روش برای پژوهش خود در نظر گرفته‌اند.

کشاوری (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان «شاخص‌ها و آسیب‌های تربیت دینی»، به بررسی شاخص‌هایی جهت نقد وضعیت موجود تربیت دینی پرداخته است. ایشان معرفت و بصیرت، تفکر و تعقل، کرامت انسانی، عزت نفس، محبت و مهرورزی، اعتدال: بر و بردباری، حریت و آزادگی و عمل را شاخص‌های تربیت دینی می‌داند. وی همچنین به آسیب‌شناسی تربیت دینی از منظر محتوی، روش‌های یاددهی و یادگیری، و ارزشیابی پرداخته است. کشاوری راهکارهایی نیز برای رفع این آسیب‌ها در محورهای رویکرد و برنامه‌ریزی، اهداف، محتوا، روش و معلم مطرح می‌کند.

صدری و ژبانی (۱۳۹۳) در پژوهشی تحت عنوان «تأثیر اصلاح ظاهر بر باطن در آموزه‌های تربیتی صوفیه» به بررسی روش‌های ظاهری صوفیان برای اصلاح باطنی پرداخته‌اند. ایشان تصورات درونی و وضعیت ظاهری را دائماً با یکدیگر در تأثیر متقابل دانسته و تصریح دارند، مبنای عمل تربیتی صوفیان، تلقین به نفس یا ذکر به منظور رهایی از خودپرستی و تحمیل به نفس یا ریاضت برای تسلیم کردن نفس اماره است. صوفیان برای تحول باطنی در سالک، تغییر در ظاهر را ضروری می‌دانند تا در نهایت این اصلاح ظاهر به شکل دهی باطن و شخصیت فرد منجر شود. ایشان همچنین اشاره دارند که ظاهرسازی زمانی مذموم محسوب می‌شود که متوجه به مردم و مایه خودنمایی و ریا باشد، اما اگر متوجه به درون بوده و جهت تربیت عالی‌ه باشد، مقبول و اهمیت خاصی در نظام تربیتی صوفیان خواهد داشت.

جعفریان و میرزامحمدی (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «تبیین نقش و جایگاه اصل تربیتی گذر از ظاهر به باطن در سبک زندگی اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی» به بررسی اصل تربیتی قرآنی گذر از ظاهر به باطن در سه محور چیستی این اصل، نقش و جایگاه آن در سبک زندگی اسلامی و تأثیرش بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی پرداخته‌اند. ایشان این اصل را با توجه به آموزه‌های قرآنی مبنی بر ظاهر و باطن داشتن عالم دانسته و روش‌هایی از جمله روش تجربی، عقلانی و شهودی برای دستیابی به باطن از ظاهر را راهگشا عنوان می‌کنند. ایشان همچنین در سه حوزه

آموزش و پرورش، خانواده و رسانه که از عناصر مهم سبک زندگی است به ترتیب، توجه به آموزش معناگرا در عین توجه به آموزش واقع‌گرا با ابزار و روش‌های متناسب برای عبور از واقع به معنا، تربیت عقلانی و بصیرت‌آفرین، تولید برنامه‌های عمق‌دار و تعقلی بجای برنامه‌های مروج نیازهای سطحی و ظاهری در رسانه را استنتاج می‌کنند.

چاهخویی (۱۳۹۵) در پایان‌نامه خود با عنوان «تأثیر متقابل ظاهر و باطن بر یکدیگر بر اساس آیات و روایات» در پی بیان جلوه‌هایی از تأثیرهای متقابل ظاهر و باطن در زمینه‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی و عبادی است. ایشان بر این باورند که سنت جاریه الهی بر این استقرار گرفته است که اعمال ظاهری بر باطن و اعمال باطنی بر ظاهر تأثیر بسزایی دارد و این مطلب بهترین گواه بر رد ادعای کسانی است که ظاهر و باطن را دو امر مجزا از هم دانسته و قائل به تأثیرات متقابل آنها نیستند. همچنین با تحلیل آیات و روایات مشخص شده است که اعمال قابل مشاهده‌ای که انسان در حوزه امور اخلاقی و عبادی از جمله روزه، نماز، دروغ و... انجام می‌دهد در باطن فرد به شکل فضائل و رذائل آشکار می‌شود.

کرامتی (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «تربیت دینی در فضای مجازی: فرصت‌ها و تهدیدها» به بررسی فضای مجازی به‌عنوان ابزاری برای تربیت دینی پرداخته است. وی تربیت دینی را محدود به مسائل اعتقادی، معنوی یا اخلاقی ندانسته و رفتار و اندیشه آدمی در سایر ابعاد فرهنگی، سیاسی، اعتقادی، عاطفی و هیجانی را نیز شامل تربیت دینی می‌داند. همچنین مهم‌ترین اصول تربیت دینی را پرورش تعقل، عزت نفس و آزادگی بیان کرده و به چگونگی تحقق هر یک در فضای مجازی پرداخته است. ایشان از جمله چالش‌های تربیت دینی در فضای مجازی را فقدان نظم و سلسله‌مراتب آموزشی، ضعف در مدیریت تدریس با توجه به عدم حضور فیزیکی متریان، و ارزشیابی می‌داند.

کاویانی و نوروزی (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان «آسیب‌شناسی تربیت دینی در حیطه خانوادگی از منظر نهج‌البلاغه» به کشف و تحلیل انحرافات فکری و رفتار متولیان تربیت از منظر نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. برای آسیب‌زدایی از آسیب‌های ناشی از بی‌توجهی به نقش الگویی والدین، بهترین راهکار است. همچنین در قبال آسیب ناشی از تربیت مبتنی بر اجبار، سهل‌گیری در تربیت دینی را راهکاری مؤثر می‌دانند. توجه به سن مخاطب، موقعیت‌های متفاوت زمان و مکانی فرزند از دیگر عوامل مهم در اجتناب از آسیب‌های تربیتی در کلام امیرالمؤمنین^(ع) هستند.

اسمعیلی و همکاران (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان «بررسی تعامل ظاهر و باطن بر تزکیه نفس از بعد روان‌شناسی و قرآن» به بررسی رابطه ظاهر و باطن در تزکیه نفس پرداخته‌اند. ایشان معتقدند از نظر معرفت‌شناسی، اسلام هرگز در ظاهر متوقف نشده و آن را پلی برای رسیدن به حقیقت می‌داند. همچنین ایشان با توجه به رابطه اتحاد نفس و بدن، تربیت باطن را از راه ظاهر دانسته و شروع روش‌های تربیت می‌دانند. از طرف دیگر، تمایلات و گرایش‌های بیرونی آدمی را نشأت گرفته از ذات و درون می‌دانند. در نتیجه هر عملی که توسط اعضای بدن انجام پذیرد از سمت نفس و هر عکس‌العملی که بدن با آن مواجه شود به تبع آن تأثیرش در نفس ظاهر خواهد شد.

بنابراین، همان‌طور که در ادبیات تحقیق بدان اشاره شد، پژوهش‌های انجام شده عمدتاً ناظر به چرخه تأثیر و تأثرات ظاهر و باطن به صورت عام بوده و توجهی به آسیب‌های عدم شکل‌گیری صحیح این چرخه نداشته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر به منظور تحلیل شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح این چرخه در تربیت دینی صورت پذیرفته است.

۱,۲. اهمیت و ضرورت انجام پژوهش:

باتوجه به آسیب‌های بسیاری که عدم رابطه صحیح میان ظاهر و باطن در تربیت دینی منجر می‌شود، شناخت این آسیب‌ها و شخصیت‌های حاصل از این نوع تربیت به منظور اجتناب و اصلاح آنها ضروری می‌نماید. بر این اساس، پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱. اشکال مختلف شکل‌گیری ناصحیح چرخه ظاهر و باطن در اندیشه تربیتی شهید مطهری کدام است؟

۲. از نظر شهید مطهری، در صورت عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی، چه شخصیت‌هایی شکل خواهند گرفت؟

۱,۳. اهداف پژوهش:

هدف اصلی:

تحلیل شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی مبتنی بر اندیشه شهید مطهری

هدف فرعی:

- تبیین اشکال مختلف شکل‌گیری ناصحیح چرخه ظاهر و باطن در اندیشه تربیتی شهید مطهری
- استخراج شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در اندیشه تربیتی شهید مطهری

۱,۴. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع کیفی تحلیلی است. جامعه پژوهش شامل کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آرا و اندیشه‌های فلسفی - تربیتی شهید مطهری است. از آنجاکه در این تحقیق کلیه منابع و مراجع مرتبط با آرا و اندیشه‌های فلسفی - تربیتی مطهری فیش‌برداری و در راستای هدف پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، نمونه‌گیری انجام نشده و کلیه منابع و مراجع، مورد نظر بررسی و تحلیل شده است. ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش فرم‌های فیش‌برداری بوده و داده‌های حاصل نیز با استفاده از روش تحلیل مضمون طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند.

۱,۵. مبانی نظری

تربیت دینی

تربیت دینی عبارت است از «تدریس منظم و برنامه‌ریزی شده که هدف آن دستیابی فرد به اعتقادهایی درباره وجود خداوند، حقیقت جهان هستی و زندگی و ارتباط انسان با پروردگارش و دیگر انسان‌هایی که در جامعه با آنها زندگی می‌کند و بلکه با همه آحاد بشر است» (مشایخی راد، ۱۳۸۵: ۷۰). بر اساس اندیشه برخی فلاسفه تحلیلی، تربیت دینی باید در فرد تغییر نگرش ایجاد کند و نگرش او را نسبت به خودش، هستی، هدف‌های نهایی و وفاداری طبیعت تغییر دهد و این تغییر نگرش به رفتارهای او جهت دهد. اگر در تربیت دینی فقط به برخی اعتقادات و رفتارهای عادی موجود تکیه کنیم، بدون اینکه این رفتارها و اعتقادات پشتوانه عقلی داشته باشد و چشم‌انداز شناختی در آنان ایجاد شده باشد، نمی‌توانیم آن را تربیت دینی بنامیم (کار، ۱۹۹۸: ۵۸). به عبارت دیگر تربیت دینی شامل «مجموعه اعمال عمدی و هدف‌دار به منظور آموزش گزاره‌های معتبر یک دین به افراد دیگر به نحوی که افراد در عمل و نظر، به آن آموزه‌ها متعهد و پایبند شوند» (داوودی، ۱۳۸۳: ۲۶). تربیت دینی از تربیت اسلامی

عام تر است؛ هر تربیتی ممکن است دینی باشد، ولی اسلامی نباشد. هر تربیتی که جنبه دینی ندارد، ناقص، ظاهری و بی دوام است (مظلومی، ۱۳۸۶: ۱۹۵). براین اساس، تربیت دینی به مسجد و کلیسا یا حوزه علمیه منحصر نمی‌شود؛ بلکه هر جایی که تلاشی هدفمند به منظور آموزش معارف دینی صورت گیرد، می‌تواند بستر تربیت دینی باشد. این تعریف تربیت دینی در مورد همه ادیان صادق است؛ یعنی مجموعه اقدام‌هایی که مسلمانان، مسیحیان، یهودیان انجام می‌دهند تا آموزه‌های دین اسلام، مسیح یا یهود را به دیگران آموزش دهند و آنان را به آن آموزه‌ها متعهد کنند (صالحی و تهامی، ۱۳۸۸: ۷۹).

ظاهر و باطن دین

ریشه واژه ظهر بر قدرت و بروز دلالت داشته (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۴۷۱) و هر آن چیزی که بلند و مرتفع باشد، ظاهر و آشکار است. از این رو ظهر، آشکارترین و روشن‌ترین زمان روز است (ابن درید، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۷۶۴). بطن نیز در لغت، خلاف ظهر است که آشکار نبوده و پنهان است (همان، ج ۱: ۳۶۰). راغب اصفهانی ذیل واژه بطن می‌گوید: «در اصل بدین معناست که چیزی در روی زمین حاصل گردد و بر کسی پوشیده نماند و اصل بطن عضوی از بدن (شکم) است که جمع آن بطون است» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۵۳۷). از سخن لغت‌شناسان به دست می‌آید که ظهر و بطن، دو روی یک شیء هستند که ظهر به صورت آشکار آن و بطن، به چهره پنهانی همان شیء گفته می‌شود (مهدیان‌فر و طیب حسینی، ۱۴۰۰: ۳۲۷).

علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۰ سوره روم، دین را چنین تعریف می‌کند: «دین عبارت است از اصول علمی و سنن و قوانین عملی که برگزیدن و عمل به آنها تضمین‌کننده سعادت حقیقی انسان است؛ از این رو لازم است دین با فطرت انسان هماهنگ باشد تا تشریح با تکوین مطابقت داشته باشد و به آنچه آفرینش انسان اقتضای آن را دارد، پاسخ گوید» (طباطبایی، ۱۳۶۶، ج ۱۶: ۲۲۸). همان‌طور که عالم تکوین، دارای مراتب ظاهری و باطنی است؛ عالم تشریح نیز ظاهر و باطنی دارد و همان‌گونه که در شناخت هستی، عده‌ای تنها به سطح ظاهری عالم اکتفا می‌نمایند؛ در شناخت دین نیز بعضی، گرفتار ظاهرگرایی هستند. این در حالی است که ماهیت دین، تعالی و صعود به سوی مراتب والای انسانیت است و متوقف ماندن به دین ظاهری نمی‌تواند معنای

درستی داشته باشد. شاید از همین روست که برخی از افرادی که به این حرکت باطنی توجه داشتند دچار انحرافی دیگر شده و به کلی از ظواهر دین روی گرداندند. به هر روی، اگرچه «آنچه به نام «لقاءالله» در قرآن کریم آمده است باید در همین جهان تحصیل گردد؛ [اما] اینکه زاهدان و متعبدان قشری می‌پندارند که با انجام یک سلسله اعمال ظاهری، بدون اینکه نفس در این جهان اطوار خود را طی کرده باشد، می‌توان به جوار قرب الهی رسید، خیال خام و وعده «نسیه» شیطانی است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۵۱).

این دو رویکرد، خالی از افراط و تفریط نیست؛ هم کسانی که به بهانه توجه به باطن، به وظایف ظاهری خود عمل نمی‌کنند خطا می‌کنند؛ هم اشخاصی که تمرکز بر ظاهر، موجب غفلت آن‌ها از باطن شده بیراهه می‌روند. در عین حال، هم جریان متصوفه بر این باور بودند که حقیقت اسلام آن است که ایشان بر آن معتقد هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۸: ۷۲)؛ و هم جریان ظاهرگرایی جنبه حق به جانب و عوام‌پسندی به خود گرفته و معتقد است، ما از خودمان حرفی نداشته و صرفاً اهل تعبد و تسلیم هستیم (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۰: ۱۷۱). اما «تاریخ گواه است که مجتهدان و معتقدان به حق عقل در فقه یا کلام که بحق باید آنها را «احرار» نامید از مؤمن‌ترین و با تسلیم‌ترین و باتقواترین و مخلص‌ترین علمای اسلامی بوده‌اند و هرگز ظاهربین و اشعریون از آنها مقیدتر به حفظ موازین اسلامی نبوده‌اند» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۰: ۱۴۱).

در اینجا اشاره‌ای به حد وسط میان دو رویکرد ظاهرگرا و باطن‌گرا در حوزه «دین‌شناسی» خواهیم داشت. در این حوزه برخی به ظواهر منابع دین و معنای ظاهری آیات و روایات بسنده کرده؛ تعمق و تدبر در آن را صحیح نمی‌دانند. در مقابل برخی طوری به تأویل‌ها و تفسیرهای باطنی می‌پردازند که تناسب چندانی با متن ظاهری پیدا نمی‌کند. ما نام حد وسط میان این دو دسته را اجتهاد می‌گذاریم. در رویکرد اجتهادی شیعه، اصل و حقیقت دین، باطن آن است و البته به دلیل دشواری دستیابی به آن، اظهار نظر کردن در مسائل دینی تخصص می‌خواهد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۱: ۱۰۴). از این رو اگرچه همه مسلمانان به ظواهر منابع دین دسترسی دارند و هر کس در حد عمق معرفتی خود، فهمی از آن به دست می‌آورد؛ لیکن شناخت قطعی از دین کاری پیچیده و دشوار است. «اجتهاد یا تفقه، در دوره خاتمی‌ات وظیفه بسیار حسّاس و اساسی بر عهده دارد و از شرایط امکان جاوید ماندن اسلام است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۹۷).

«تفقه این است که انسان از ظاهر باطن را کشف کند، از پوست مغز را دریابد؛ از آنچه که به چشم می‌بیند و حس می‌کند، آنچه را که حس نمی‌کند درک کند. معنای تفقه در دین این است که انسان دین را سطحی نشناسد؛ یعنی در دین، روحی هست و تنی، در شناختن دین تنها به شناختن تن اکتفا نکند» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۱: ۱۵۹). تفقه یعنی به پوسته و ظواهر آنچه در آیات و روایات نقل شده است اکتفا نکردن و به عمق معنای متون دینی راه‌بردن و اصل و ریشه آن را کشف نمودن. به طور خلاصه کار مجتهد آن است که با مطالعه در ظواهر منابعی که در اختیار دارد، با ابزار عقل - که حجت باطنی است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۸۵۹) - به اعماق دین نفوذ کرده و پس از دریافت حقایق و اهداف اصیل دین، آن را در قالب شرایط و اقتضائات موجود متجلی سازد.

چرخه ظاهر و باطن

همان‌طور که گفته شد، عالم هستی محدود به ظواهر دنیا نیست و همه اشیا، عمق و باطنی در مراتب برتر از خود دارند و خود، نازله و سایه همان حقیقتی هستند که در بالا حضور دارد. به عبارت دیگر، آنچه «اصل» است و «حقیقت» دارد، همان مراتب بالایی وجود است؛ و چیزهایی که در مراتب پایین مشاهده می‌شوند، «نشانه»ها و «جلوه»های آن هستند. آنچه در پایین متجلی می‌شود، رقیق شده و ضعیف شده همان کمالی است که در باطن قرار دارد؛ و آن حقیقتی که در بالا حاضر است همه کمالات مادون خود را به صورت شدیدتر و به اضافه کمالاتی دیگر واجد است.

به دیگر سخن، انسان خود واقعی خود را در نمودها و رفتارهای خارجی نشان می‌دهد و با هر یک از این رفتارها و ظهورات، گامی در جهت تثبیت و تقویت آن حقیقت بر می‌دارد. انسان صبور، با بردباری کردن در مواجهه با هر واقعه؛ از یک سو این صفت خود را به دیگران می‌نمایاند؛ و از سوی دیگر ملکه حلم را در روح خود تقویت می‌نماید. وقتی یک مربی، بی‌تابی و پرخاشگری متربی را در یک رخداد مشاهده می‌کند، اولاً نسبت به ضعف شخصیتی او آگاه می‌شود و ثانیاً با شکل دادن رفتارهای حساب‌شده‌تر، برای سعه‌صدر و تقویت صفت بردباری او تلاش می‌کند.

در نتیجه می‌توان فرایند تربیت را به چرخه‌ای تشبیه کرد که آنچه در باطن انسان است خود را در ظواهر وجود او نشان می‌دهد؛ و خود این نمود ظاهری، باطن وی را می‌سازد. در مجموعه این رفت‌وبرگشت میان ظاهر و باطن است که تکرار یک فعل

ساده به تدریج به ملکه و شخصیت مستقر فرد تبدیل می‌شود. مسیر تربیت درونی از رفتارهای بیرونی می‌گذرد و درونیات فرد، به صورت طبیعی خود را در ظاهر او آشکار می‌سازند. نوع پوشش، نحوه راه رفتن، لحن کلام، حرکت‌های بدن، ابراز خوشحالی‌ها و ناراحتی‌ها، اعمال و رفتار و همه آنچه در این دنیا از انسان مشاهده می‌شود، «نماد» و «نشانه» ای است از حقیقت وجود او؛ و برای اصلاح یا تقویت آن حقیقت باید رفتارها و ظواهری متناسب با آن را در او ایجاد کرد.

به بیان شهید مطهری «ظاهر و باطن، و روح و قالب، و مغز و پوست توأم با یکدیگر و همراه با یکدیگرند. رعایت هر دو جنبه واجب و لازم است... ظاهر دین عبارت است از انجام اعمال و افعال ظاهری که از طرف شارع مقدس دستور آنها رسیده است و البته هر یک از آنها در جای خود لازم‌الاجراست. اما روح دین عبارت است از روشن شدن ضمیر و باطن به نور ایمان و عرفان» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۳۵۹). دین همان راه زندگی انسان است که باید به وسیله انجام اعمال ظاهری، به باطن آن که همان نور ایمان است راه یافت و سپس آن ایمان را در رفتارهای بعدی متجلی نمود. به عبارت دیگر اولاً ایمان به خدا، اصل و حقیقت دین و شخصیت یک مسلمان واقعی است؛ ثانیاً عمل صالح، نتیجه و تجلی ایمان قلبی است؛ و ثالثاً همین عمل صالح موجب تقویت ایمان خواهد بود.

۲. یافته‌ها

باتوجه به مطالب ذکر شده، مراحل تربیت عبارت است از: انجام اعمال ظاهری برای تقویت باطن؛ و آشکارکردن باطن در قالب نمودهای ظاهری. از این منظر، فرایند تربیت چیزی جز تثبیت و تعالی روح و فطرت به وسیله اظهار مافی‌الضمیر نیست. کسی که بر اساس فطرت خود عمل کند، ایمانش تقویت می‌شود و آنکه ایمان قوی داشته باشد، عمل صالح مؤمنانه انجام می‌دهد. شخصی که با رفتار غریزی خود، خلق و خوی بهائم را گرفته، ماهیت زندگانی وی نیز چنین می‌شود و اندیشه و رفتارهای آینده او نیز بر اساس همین ماهیت خواهد بود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸: ۳۴۸).

شخصیتی که در آن چرخه ظاهر و باطن به خوبی برقرار باشد، همواره به سوی تکامل حرکت می‌کند که در آن نه ظواهر او مانع از رشد باطنی شده و نه اهمیت به باطن

موجب غفلت از ظاهر می‌شود. همچنین تقابل و تفاوتی میان ظاهر و باطن او وجود ندارد و نه تورم و غلبه غیرطبیعی نسبت به ساحتی از ساحات وجودی او دیده می‌شود. لیکن اگر ارتباط سالم این چرخه دچار آسیب شود، سه حالت در تربیت پیش می‌آید: توجه افراطی به باطن و کم‌توجهی به ظاهر؛ توجه افراطی به ظاهر و کم‌توجهی به باطن؛ و تضاد و عدم هماهنگی میان ظاهر و باطن. براین اساس در ادامه به بیان انواع این شخصیت‌ها در قالب شخصیت‌های باطن‌گرا، شخصیت‌های ظاهرگرا و شخصیت‌های دوگانه خواهیم پرداخت.

شخصیت باطن‌گرا

ویژگی اولین گروهی که دچار اختلال در مدار تربیت شده‌اند عبارت است از اهمیت دادن به باطن و روح و کم‌توجهی به ظاهر (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۳۳۱). این طرز فکر در قرون اولیه پس از اسلام در بین گروهی از مردم رواج یافت. این گروه که «باطنیه» نامیده می‌شدند، دخل و تصرف بسیاری در معارف اسلامی بر اساس باطن‌گری انجام داده، به نحوی که می‌توان گفت اسلام را قلب کرده‌اند. به همین دلیل بسیاری از مسلمین جهان حاضر به پذیرش آنها به عنوان یک فرقه اسلامی نیستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۶۶). گروه‌هایی مانند مرجئه، متصوفه، اسماعیلیه، ملامتیه و... با همه اختلافی که با یکدیگر دارند و با همه شدت و ضعفی که ممکن است نسبت به این موضوع داشته باشند، از جهت توجه افراطی به باطن و عدم توجه کافی به ظواهر به یکدیگر شبیه هستند. در ادامه به بیان سه دسته کلی از الگوهای شخصیتی باطن‌گرا می‌پردازیم.

دسته اول

گروهی از باطن‌گرایان، معتقدند، اصل بر این است که انسان از نظر عقیده و ایمان که مربوط به قلب است، مسلمان باشد. اگر ایمان درست بود، مانعی ندارد که عمل انسان فاسد باشد؛ در نتیجه ایمان، کفاره عمل بد است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۷۶). پیامد چنین اعتقادی، قائل شدن به نوعی تساهل و تسامح در رفتار و گاهی به لاابالی‌گری در عمل خواهد بود. اینان با این شعار که مهم قلب و روح انسان است و اگر دل او پاک باشد رفتارها و مناسک دینی و حفظ ظواهر اسلامی اهمیتی ندارد؛ راه را برای هنجارشکنی و تکلیف‌گریزی خود هموار می‌نمایند. نه در پوشش و آرایش ظاهری، خود را مکلف به رعایت ظاهر اسلامی می‌نمایند و نه به آیین‌ها و مناسک و تکالیف شرعی پایبندی جدی دارند.

یکی از جذابیت‌های این الگوی شخصیتی این است که از یک سو از لذایذ دنیوی خود را برخوردار می‌بینند و از سوی دیگر با ادعای ایمان درونی، جایی برای اعتراض دیگران باقی نمی‌گذارند؛ هم از متاع دنیا بهره‌مند می‌شوند و هم صدای وجدان خود را که او را به سوی آخرت می‌خواند خاموش می‌کنند. همه کسانی که به دلیل فشار محیط‌ها یا خانواده‌های مذهبی و... امکان لاقیدی و شهوت‌رانی بی‌پروا را ندارند؛ می‌توانند از این توجیه استفاده کنند.

در بسیاری از موارد پدیدآمدن یا تقویت این رویکرد ریشه سیاسی دارد. برای نمونه، فرقه مرجئه در زمان بنی‌امیه زیست کرده و بنی‌امیه آنها را تأیید می‌کردند. این حمایت از آن جهت بود که عقیده مرجئه موجب عدم توجه مردم به فسق و فجورهای حاکمان شده و آنها را با همه تبهکاری‌ها اهل بهشت بدانند. اصحاب مرجئه صریحاً می‌گفتند: «پیشوا هر چند گناه کند مقامش باقی است و اطاعتش واجب است و نماز پشت سر او صحیح است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۷۶). این تفکر در تربیت دینی بسیار خطرناک بوده و شهید مطهری آن را عامل اساسی بیچارگی شیعه در عصر اخیر بشمار می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۸۸). در زمان حاضر نیز بخشی از فعالیت رسانه‌ای علیه دین که بنای سست‌شدن ایمان مردم را دارند، ابزارهای ظاهری تقویت باطن را با چنین ترفندهایی از کار انداخته و اباحی‌گری را در میان مردم ترویج می‌نمایند.

دسته دوم

برخی از دراویش و متصوفه اعصار اخیر به نحوی دیگر اعمال ظاهری را تحقیر می‌کنند. آنها موضوع صفای قلب را دستاویز قرار داده و معتقدند «بعد از طی مرحله زهد و عبادت و رسیدن به مرحله عرفان نیازی به زهد و عبادت نیست و چنین فرض کرده‌اند که زهد و عبادت تنها برای رسیدن به سرمنزله معرفت است، بعد از رسیدن به سرمنزله دیگر حاجتی به مرکب و وسیله‌ای که انسان را بدان‌جا رسانده است نیست.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۷: ۱۱۴) مبنای اندیشه متصوفه نیز این است که دل و باطن انسان صحیح باشد، اعمال ظاهری دیگر اهمیت پیدا نمی‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸: ۷۶۲). نتیجه باطن‌گرایی این الگوی شخصیتی پرهیز از همه مظاهر دنیا است. ایشان کار و تلاش کردن در دنیا را مذموم دانسته و تنها در صورت احتیاج و نیاز، برای رفع حاجت مجاز می‌دانند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۹۵۱-۹۵۰). در این نگاه زیبایی‌ها و ظواهر

دنیایی مذموم دانسته شده و این اعتقاد وجود دارد که مسلمان همیشه و در هر زمانی باید کوشش کند از نعمت‌های دنیا دوری کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۸: ۴۲). ایشان تلاش می‌کنند در نظر سایر افراد جامعه به جهت دوری از دنیا، پست‌ترین افراد بوده و این حقارت و اهانت توسط سایرین را برای خود به‌عنوان فضیلت و کمال بر می‌شمرند؛ این در حالی است که اساساً اسلام به‌هیچ‌وجه چنین مجاهده نفسی که در آن انسان تن به خواری بدهد را قبول ندارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳: ۲۳۸). فرقه دیگری از این دسته که ملامیه نامیده می‌شوند، از سایر فرق افراطی‌تر عمل کرده و معتقدند باید کاری کرد که مردم از ایشان متنفر شده و به آنها ظن بد ببرند. برای نمونه، شراب‌خوار نبوده، اما در ظاهر طوری رفتار کرده و تظاهر به شراب‌خواری کرده که مردم ایشان را شراب‌خوار بدانند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۹۳۹).

شخصیت ظاهرگرا

برخی از روش‌های تربیتی، شخصیت‌هایی تولید می‌کند که بدون دارا بودن عمق لازم، ظواهری بسیار چشم‌نواز دارند. نوجوانان یا بزرگسالانی که آداب اجتماعی و آیین‌های مذهبی را به‌خوبی رعایت می‌کنند، اما از درون رشد کافی نیافته‌اند. متریان در این حالت با دریافت بازخوردهای مثبت از رفتارهای ظاهری و با عنایت به اینکه افراد بازخورددهندگان امکان بررسی باطن او را ندارند، توسعه ظاهر را در پیش گرفته و انگیزه‌ای برای تثبیت و تقویت باطن در خود نمی‌بینند. نتیجه این‌که کارکرد وسیله‌ای رفتارهای ظاهر از بین رفته و کارکرد نمادین آن به‌مرور پررنگ‌تر می‌شود. البته با گذشت زمان، ویژگی آیه‌ای و نشانه‌ای خود را نیز از دست داده و به‌جای اینکه شکل و رفتار ظاهری نشان‌دهنده ایمان و حقیقت باطنی باشد، اصالت پیدا کرده و هدف از زندگی می‌شود. در چنین حالتی است که شهید مطهری اظهار می‌کند «اسلام هست؛ اما اسلام بی‌خاصیت و بی‌اثر، اسلامی که دیگر نمی‌تواند حرارت بدهد، نمی‌تواند حرکت و جنبش بدهد، نمی‌تواند نیرو بدهد، نمی‌تواند بصیرت بدهد.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵: ۴۲۴) در ادامه به برخی از گونه‌های شخصیتی ظاهرگرا خواهیم پرداخت.

دسته اول

عبادت‌دارای هسته و حقیقت در کنار پوسته و قشر است. روح و حقیقت عبارت را انگیزه‌های روحی و حالات معنوی توأم با این حرکات و سکانات و اذکار و اوراد

انجام می‌دهد و پیکر و پوسته عبادت عبارت است از مجموعه آداب، اذکار، حرکات و سکنتات و اذکار لفظی (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۳۵۸). به باور شهید مطهری برخی افراد که مایل به خضوع بسیار در برابر فرامین دینی هستند، کار را به جایی می‌رسانند که بر خلاف اجازه دین، عقل را کنار گذاشته و راه را گم می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۴: ۸۱۹). این امر موجب می‌شود تا شخصیتی ساخته شود که با تأکید و تمرکز بر عبادت، تنها به ظواهر آن اکتفا کرده و در نتیجه از روح و باطن آن غافل است.

گونه شخصیتی مورد بحث، دو ویژگی اصلی دارد اول آنکه اهمیت زیادی به همین حالت‌های بدنی و حرکات و سکنتات ظاهری می‌دهد؛ دیگر آنکه روح و عقل و فکر را از کار می‌اندازد. به بیان شهید مطهری چنین شخصیتی «میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست می‌خکوب نماید. از نظر او عم‌جزء خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان مقویایی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ‌نفتی سوختن، جاهل و بی‌سواد زیستن را به‌عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۹: ۱۱۱) در وجود چنین اشخاصی در اثر پرداختن افراطی به مناسک و آیین‌های ظاهری عبادی، به‌مرور فرد دچار تعصب و تحجر می‌شود و استفاده از قوه عقل در او کم می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵: ۱۷۱).

شهید مطهری بر این باور است که وقتی در جامعه‌ای حکومت اسلامی به وجود می‌آید یا در مجموعه‌ای احکام اسلامی حاکم می‌شود، می‌بایست به موازات آن، فرهنگ و ثقافت اسلامی هم توسعه پیدا کند تا مردمی که به اسلام می‌گروند و حتی آنها که مجذوب اسلام می‌شوند، اصول و حقایق و اهداف اسلام، و پوسته و هسته اسلام را باهم بشناسند. اما اگر مجموعه‌های تربیتی و حکومت‌های اسلامی به این نکته توجه نکنند و تنها به تعظیم شعائر بی‌روح بپردازند؛ گرفتار همان مشکلاتی خواهند شد که در صدر اسلام به دلیل رشد سریع و بی‌ضابطه جغرافیایی حکومت اسلامی شکل گرفت و طبقه‌ای در اجتماع اسلامی ظهور یافت که به اسلام علاقه‌مند بود، به اسلام مؤمن و معتقد بود؛ اما فقط ظاهر اسلام را می‌شناخت و با روح اسلام آشنا نبود؛ طبقه‌ای که هم آنها روی مناسکی چون نماز خواندن بود نه روی معرفت، نه روی

شناسایی اهداف اسلامی. این طبقه با تربیت اسلامی آشنا نبوده؛ اما به اسلام علاقه‌مند است؛ با روح اسلام آشنا نیست، اما خود را به پوسته آن گره زده است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۶۰۰-۵۹۹).

افرادی که این‌گونه تربیت یافته‌اند، اساساً با باطن ارتباطی برقرار نکرده و شعاع دید آنها بسیار کوتاه است؛ اما در عین حال بسیار متعبد، عابد و زاهد هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵: ۱۹۱). ایشان زیست زاهدانه‌ای داشته و زبانشان همواره به ذکر خدا جاری بود، اما روح اسلام را نمی‌شناختند و وثاقت اسلامی نداشتند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۴۹۲). شهید مطهری خوارج را یکی از مصادیق این طرز تفکر تلقی می‌کند و بیان می‌دارد «افکارشان در میان سایر مسلمین ریشه دوانیده و در نتیجه در تمام طول این چهارده قرن با اینکه اشخاص و افرادشان و حتی نامشان از میان رفته است؛ ولی روحشان در کالبد مقدس‌نماها همواره وجود داشته و دارد و مزاحمی سخت برای پیشرفت اسلام و مسلمین به شمار می‌رود.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۲۹۳) شکل‌گیری چنین جریان فکری در جامعه اسلامی بسیار خطرناک است و شاید بر اساس همین نگرانی پیامبر اکرم (ص) فرمودند: فقر امت من را از پا در نمی‌آورد؛ ولی از یک چیز دیگر بر امت خودم بیمناکم و آن کج‌فکری، بد فکری، بد اندیشگی، جهل و نادانی است. اگر مردم مسلمان، روشن‌بینی و دوربینی و آینده‌بینی و عمق‌بینی و ژرف‌بینی را از دست بدهند و ظاهربین بشوند آن وقت است که برای اسلام خطر پیدا می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵: ۱۹۱).

دسته دوم

جلوه دیگر این ظاهرگرایی، در میان دانشمندان و اهل علم شکل گرفته است. در تاریخ اسلام، «اهل حدیث» که حافظان متون دینی بودند، اعتقاد داشتند که می‌بایست در حفظ الفاظ کوشا بوده و در معنا غور و تأمل نکرد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۹: ۴۸). اینان برای شناخت دستورات دینی تنها ظواهر حدیث را حجت می‌دانستند و به روح و معنی قرآن و حدیث کاری نداشته و برای عقل ارزشی قائل نبودند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۳۳۲). در نتیجه در مسائل مربوط به اصول دین نیز مانند مسائل فروع دین، اهل تسلیم و تعبد و مخالف هرگونه تفکر و استدلال هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷۴). چنین تفکر در محدثین صدر اول اهل سنت مانند مالک بن انس و احمد بن حنبل

یافت می‌شود. در قرون متأخر نیز این طرز تفکر در شیعه نیز رسوخ کرده و مکتبی به نام اخباریگری با فاصله‌گیری از روح تشیع حقیقی به وجود آمد و پدیدآمدن این مکتب مقارن است با نهضت ضد عقل و ضد فلسفه‌ای بر اساس حسی‌گری و تجربی‌گری که در اروپا پیدا شد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۸۸۲). اگرچه این مکتب فکری شکست خورد و الان جز در گوشه و کنارها پیروانی ندارد، اما افکار اخباریگری که به سرعت و شدت در ذهن‌ها نفوذ کرد و در حدود دو‌یست سال کم‌وبیش سیادت کرد از مغزها بیرون نرفته است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۰: ۱۷۰). امروزه برخی از مریبان و مبلغان دینی و حتی تعدادی از علمای مشهور، خالی از این سبک اندیشه نیستند و این نگاه به دین در تاروپود فکر آن‌ها رسوخ کرده است.

دسته سوم

باتوجه به مبانی گفته شده، دنیا ظاهر آخرت و آخرت باطن دنیاست؛ و کسانی که حیاتشان را به دنیا محدود کرده‌اند، شخصیت و زندگی‌شان از ظواهر عالم تجاوز نمی‌کند. از این رو تبیین رابطه انسان با دنیا باتربیت و اخلاق مردم و نوع توجهی که باید به مسائل زندگی داشته باشند مربوط است. اگر این رابطه به شکل مطلوبی تبیین شود، در تهذیب اخلاق، عزت نفس و حسن روابط اجتماعی مردم مؤثر است و اگر به شکل نامطلوبی تفسیر شود، موجب تخدیر و بی‌قید کردن آنها خواهد بود که سرمنشأ مشکلات فردی و اجتماعی خواهد بود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲: ۲۱۲-۲۱۱).

مریبان تربیتی می‌بایست از وابسته کردن متریبان به دنیا از طریق نوازش‌های بی‌حساب، مانع شدن از برخورد با سختی، و نازپرورده کردن آنها بر حذر باشند، چرا که این افعال، تربیتی را در صحنه زندگی خلع سلاح کرده و پس از شکل‌گیری شخصیت وی، کوچک‌ترین ناملایمتی او را از پا در خواهد آورد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳: ۷۵۴). مریبان باید بدانند «دنیازدگی»، «رفاه‌زدگی» و «نازپروردگی» یکی از بیماری‌های مهم تربیتی است که اجازه سیر در باطن عالم را نمی‌دهد و معمولاً به دلیل سرازیر شدن نعمت‌های بی‌حساب به سوی افراد و جوامع شکل می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۵۵۰).

اساساً هدف‌ها و وابستگی‌ها عمق و گستره روح انسان و میزان رشد و تربیت‌یافتگی او را تعیین می‌کنند. کسی که هدف بزرگ و عمیق دارد روحش به مراتب حقیقی عالم بار می‌یابد و کسی که به اهداف کوچک و ظاهری دنیا اکتفا کرده شخصیتی سطحی و حقیر

خواهد داشت. بر اساس نظریه فطرت، جهت‌گیری و هدف‌گذاری آفرینش انسان به‌سوی عالی‌ترین و باطنی‌ترین مراتب عالم است و سرگرم‌کردن او به دنیای مادی ظلم به اوست. نحوه خلقت انسان به‌گونه‌ای است که ممکن نیست افق زندگی و حیاتش محدود به دنیا باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸: ۶۴۱).

شهید مطهری ویژگی‌های این دسته از افراد را چنین بیان می‌کند: «اگر دنیا به او رو بیاورد هرگز سیر نمی‌شود و همیشه فریاد «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» وی بلند است و اگر دنیا به او پشت کرد و محروم شد نمی‌تواند عزت و آزادمنشی خود را در سایه قناعت حفظ کند و تن به خواری و ذلت می‌دهد؛ ... از مردن سخت می‌ترسد، چون می‌داند چه اندازه گناهکار است و در عین ترسی که از مرگ دارد باز به اعمال زشت خود ادامه می‌دهد؛ ... در امور مادی دنیایی یک خیالی او را به حرکت و جنب‌وجوش می‌آورد؛ ولی برای حقایقی که سعادت‌مندی او وابسته به آنهاست در عین اینکه شک ندارد و یقین دارد، از جا نمی‌جنبد؛ همیشه معصیت را قبل از وقت پیش‌خرید می‌کند و توبه را در وقتش تأخیر می‌اندازد؛ گناه دیگران اگر هم کوچک باشد در نظرش بزرگ می‌آید در صورتی که خودش گناهان بزرگ‌تر از آن را مرتکب می‌شود، و در عوض طاعت‌های کوچک خودش در نظرش بزرگ جلوه می‌کند در صورتی که همان طاعت را وقتی که دیگری انجام دهد آن را کوچک می‌پندارد. بالطبع همچو آدمی غفلت با اغنیا را بر بیداری با فقرا ترجیح می‌دهد.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۹: ۱۴۹-۱۴۸)

شخصیت دوگانه

یکی از اختلال‌هایی که در چرخه صحیح تربیتی ممکن است رخ دهد، ناهماهنگی میان ظاهر و باطن است. در چنین مواردی، کم‌توجهی به‌ظاهر یا باطن مسئله اصلی نیست؛ بلکه تضاد و ناهمگونی و ناهمسویی میان آن دو مطرح است. چنین حالتی، از خواص انسان است و در موجودات دیگر مشاهده نمی‌شود. انسان می‌تواند «در دلالت تظاهرات ظاهری نسبت به حالات درونی خودش تصرف کند؛ یعنی نسبت به یک کسی منتهی درجه خشم داشته باشد؛ ولی برای اینکه او را بفریبد تظاهر به محبت و مهربانی کند... می‌تواند کتمان بکند و بپوشاند آنچه را که در درون دارد. به‌هرحال چنین قدرتی در بشر هست، قدرت تصنع و اینکه ظاهر خودش را برخلاف آنچه در باطن دارد بسازد که احیاناً در مواقعی خوب و مطلوب است و در مواقع دیگر گمراه‌کننده است»

(مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵: ۲۱۰-۲۰۹). تکرار این فریبکاری و فاصله‌گرفتن تدریجی ظاهر و باطن موجب شکل‌گیری دوگانگی در شخصیت می‌شود. گاهی شخصی طبیعتاً در ظاهر متشرع است و در باطن متصوف، و گاهی بر عکس. همچنین برخی ممکن است شعار شیعی سر دهند؛ اما روحاً و عملاً خارجی مسلک باشد. این پدیده، در مورد افراد و امت‌ها و ملت‌ها صادق است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۳۳۱).

شناخت این حالت و عوامل ایجادکننده آن، یکی از ملزومات کار تربیتی است و نیاز به ظرافت و مهارت فراوان دارد. چنین شخصیت دوگانه‌ای معمولاً ثمره دوگانگی‌های ارزشی است که در فرایند تربیتی افراد و گروه‌ها خودنمایی می‌کند. وقتی پدر، یک هدف‌گذاری تربیتی برای فرزندان خود داشته باشد و مادر سیاستی متضاد با آن را اختیار کند؛ وقتی مربی، شخص را به سویی راهبری کند و محیط او را به جهتی خلاف آن فرابخواند؛ زمانی که خواسته‌های درونی کسی چیزی را مطالبه کند و درخواست‌های بیرونی او متمرکز بر مطلوبی دیگر باشد و... امکان شکل‌گیری چنین شخصیت‌هایی افزایش می‌یابد.

این اتفاق به‌ویژه در شرایطی رخ می‌دهد که یکی از دو سوی این معادله به حفظ ظاهر اکتفا کرده و برای دیگری حقیقت باطنی اهمیت داشته باشد. برای نمونه از یک سو نیازهای واقعی غریزی، از درون پاسخ می‌طلبد و از سوی دیگر موفقیت در زندگی اجتماعی، نیازمند حفظ ظواهر رفتاری متضاد با آن است. در چنین شرایطی شخصیتی شکل می‌گیرد که «شکل، شکل انسان است؛ اما باطنش باطن یک درنده است؛ یک پلنگ است، یک خوک است، یک شیر است، یک گرگ است.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳: ۶۷۴) آنچه در درون او زنده است حیوانیت و غرایز حیوانی است و آنچه در ظاهر او دیده می‌شود، تنها لاشه‌ای بی‌جان از زندگی انسانی است.

این دوگانگی شخصیتی به‌صورت طبیعی قابل دوام نیست و هرکدام از این دو بعد، برای همسو کردن بعد دیگر تلاش خواهد کرد. اگر رفتارها و سبک زندگی ظاهری، توان غلبه داشته باشد، به تدریج روح فرد را به مسیر خود خواهد کشاند؛ و اگر ریشه‌های باطنی قوی‌تر باشد ظاهر را به شکل خود در خواهد آورد. توجه بیش از حد به شهوات، یکی از موجبات گرایش‌های فکری مادی است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۵۶۸) و به تدریج درون انسان را به شکل خود در خواهد آورد. گرایش‌های فکری و ایمان

درونی قدرتمند نیز می‌تواند موجب تغییر ظواهر و رفتارهای شهوانی شود. درعین حال محتمل است فرد یا جامعه‌ای با وجود این کشش طبیعی، با تلاش خود، فاصله و تفاوت میان ظاهر و باطن را حفظ و حتی آن را تقویت کنند.

این دوگانگی و نفاق از تبعات رشد و پیشرفت است. به باور شهید مطهری «کودک در کودکی نفاق ندارد و لذا در مجلسی که نشسته است هر غذایی که به او پیشنهاد می‌کنند در صورتی که تمایل داشته باشد صرف می‌کند و حتی اگر رغبت داشته باشد قبل از تعارف دیگران با گریه کردن اظهار تمایل می‌نماید. ولی آدم بزرگ در یک مجلس که قرار می‌گیرد با وجود اینکه تمایل شدید به غذاهای موجود دارد؛ ولی وقتی به او تعارف می‌شود می‌گوید میل ندارم. این دروغ را بچه نمی‌گوید. انسان هرچه از نظر تمدن پیش می‌رود قدرت نفاق بیشتری می‌یابد. بشر هزار سال قبل یک صدم نفاق بشر امروز را نداشته است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶: ۱۳۶). تصویر ۱. انواع شخصیت‌های تربیت شده بر اثر عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن را نشان می‌دهد.



تصویر ۱. دسته‌بندی شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن و مصادیق آنها

۳. بحث و نتیجه‌گیری

در نظام تربیتی سالم، شکل‌ها و رفتارهای ظاهری، عمق شخصیت ایمانی فرد و جامعه را می‌سازد؛ و همان شاکله شخصیتی، خود را در ظاهر آشکار می‌نماید. روح و

حقیقت شخصیت افراد، در مرتبه باطنی وجود آنهاست و اگر موضوع تربیت چیزی جز آن باشد فاصله‌گرفتن از رشد واقعی خواهد بود. آنچه در ظاهر دیده می‌شود نیز دو شأن دارد: یکی نماد و نشانه حقیقت باطنی متربی؛ و دیگر ابزار و وسیله رشد اوست. در فرایند صحیح تربیتی، مربی با مشاهده آنچه متربی از خود بروز می‌دهد ضعف‌ها و قوت‌های شخصیتی او را شناخته و پس از برنامه‌ریزی بر اساس آن، اصلاح ظواهر را به‌گونه‌ای انجام می‌دهد که به رشد حقیقی و باطنی بینجامد.

پژوهش‌های صورت‌گرفته در زمینه تعامل میان ظاهر و باطن، هر یک از منظری به تأثیر و تأثرات میان ظاهر و باطن پرداخته‌اند؛ لیکن هیچ‌یک از آنها به آسیب‌هایی که ممکن است در این چرخه رخ دهد، نپرداختند. از این رو در این مقاله به انواع این آسیب‌ها و همچنین شخصیت‌های حاصل از هر یک از آنها پرداخته‌ایم. همان‌طور که اشاره شد، گاهی چرخه ظاهر و باطن دچار خلل شده و به‌صورت طبیعی عمل نمی‌کند. نتیجه این اختلال در مدار تربیت، شکل‌گیری شخصیت‌های گوناگونی است که به‌صورت افراطی به یک طرف این چرخه توجه داشته یا اساساً میان ظاهر و باطن هماهنگی وجود نداشته باشد. حاصل این اختلالات سه نوع شخصیت باطن‌گرا، ظاهرگرا و دوگانه در تربیت دینی می‌شود.

در شخصیت‌های باطن‌گرا، به نام اهمیت‌دادن به باطن، از بعد ظاهری غفلت شده؛ در نتیجه شخصیت‌های بی‌مبالاتی تولید می‌شود که به بهانه پاک بودن دل، ممکن است دست به هر فسقی بزنند؛ یا شخصیت‌های زاهدی که بی‌توجهی آن‌ها به دنیا، موجب بی‌عملی و ناآراستگی آنان می‌شود؛ یا شخصیت‌هایی که به بهانه جهاد با نفس، از اسم و رسم گریزان‌اند و خود را غیر از آنچه که هستند نشان می‌دهند.

از مشکلات تربیت ظاهرگرایانه تنها تربیت افرادی چون خوارج و داعش نیست؛ بلکه معمولاً محصول چنین تربیت‌هایی در روزگار ما دردناک‌تر از آن است. در این دوران به‌جای شخصیت‌هایی مانند خوارج که با همه عیب‌ها از فضیلت شجاعت و فداکاری بهره‌مند بودند؛ عده‌ای دیگر از این افراد متنسک به وجود می‌آید که این هنر را هم ندارند. این افراد اسلام را به‌سوی رهبانیت و انزوا کشانده و بازار تظاهر و ریا را رواج بخشیدند. ایشان چون آن هنر را نداشتند که شمشیر پولادین بر روی صاحبان قدرت بکشند، شمشیر زبان را بر روی صاحبان فضیلت کشیدند؛ بازار تکفیر و تفسیق و نسبت

بی‌دینی به هر صاحب فضیلت را رایج ساختند. این افراد، خود را به دلیل نمایش متظاهرانه مناسک دینی، حق مطلق قلمداد کرده و همه کسانی را که خارج از محدوده مضیق هم‌مسلمان خود معرفی کردند از دم تیغ انتقاد و توهین و تکفیر گذراندند.

در برخی موارد، نقطه ثقل تربیت بر ظاهر بوده و گونه‌های سطحی شخصیتی به وجود می‌آورد. کسانی که همه همت خود را بر طول رکوع و سجود می‌گذارند، اما عبادتشان به اندازه جای مہری که روی پیشانی دارند در روحشان اثر نکرده و تکرار مناسک، به آن‌ها اجازه تعقل و بصیرت نمی‌دهد. شخصیت‌هایی که در راه شناخت معارف دینی گام برمی‌دارند؛ ولی جز پوسته‌ای از آن در نمی‌یابند و به تحقیر و تکفیر دیگران می‌پردازند. الگوهایی که از باطن هستی غافل شده و زندگی رفاه‌زده خود را محدود به ظواهر مادی عالم می‌کنند و افراد و جوامعی که روابط کم‌عمق شهروندی آنان موجب شکل‌گیری نوعی اخلاق منفعت‌طلبانه شده است.

اختلال دیگر در چرخه تربیت زمانی است که هم‌خوانی و هم‌سویی میان ظاهر و باطن وجود نداشته باشد. آنچه از این افراد و جوامع ظهور و بروز دارد، متعلق به چیزی غیر از حقیقت باطنی آن است. بدین ترتیب هم مربی و ساده‌لوحان دچار اشتباه در فهم شخصیت واقعی او می‌شوند و هم رفتارهای آنان در خدمت حقیقتی دیگر قرار خواهد گرفت. این دوگانگی شخصیتی دوام نخواهد داشت و هر بخش از این دوگانه، فرد را به سمت خود کشانده تا بالاخره بر بخش دیگر فائق آید. با توجه به تأثیر عمیق‌تر باطن بر ظاهر، عمده این افراد به سمت باطن خود گرایش پیدا کرده و به مرور ظاهر ایشان نیز به باطن‌شان نزدیک می‌شود.

یکی از آسیب‌های جدی تربیت مدرسه‌ای در کشور ایران، به‌خصوص تربیت دینی، آسیب‌هایی است که حین تربیت در چرخه ظاهر و باطن پیش می‌آید. در حال حاضر، شخصیت‌های ظاهرگرا بیشترین موارد آسیب این چرخه در مدارس را شکل می‌دهند. چرا که انجام مناسک و ظواهر در مدارس، به‌خصوص مدارس مذهبی، به قدری حائز اهمیت است که متریان را بدون رشد باطنی مناسب، صرفاً جهت جلب رضایت مربیان خود به سمت ظواهر کشانده شده و دچار آسیب می‌کند. از طرفی، چون ظاهر راحت‌تر قابل اندازه‌گیری است، می‌تواند به سادگی جایگزین باطن شود و به ظاهرگرایی در تربیت دامن زند؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود، مربیان پیش از هر چیز

ضمن در نظر داشتن چرخه ظاهر و باطن متریان، آسیب‌های افراط و تفریط را در این چرخه شناخته و همواره این ارتباط را در متریان خود مورد بررسی قرار داده و متوازن بودن ظاهر و باطن آنها اطمینان حاصل نمایند. چرا که هرگونه رشد ظاهری که به سادگی با توجه به رفتارهای ظاهری و تشویق و تنبیه آنها پدید می‌آید، بدون رشد متناسب باطنی و برعکس، می‌تواند شخصیت متربی را دچار آسیب کرده و از چرخه صحیح تربیت، خارج نماید.

منابع

- ابن‌درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، *جمهره اللغه*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ابن‌فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغه*، قم، مکتب اعلام الاسلامی.
- اسمعیلی، مریم؛ علی‌پور، صدرا؛ میرزائی‌سرای، رضا؛ و شیرینی، راضیه (۱۳۹۸)، *بررسی تعامل ظاهر و باطن بر تزکیه نفس از بعد روان‌شناسی و قرآن*، مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، دوره ۶۲، ش ۱، ۴.
- باقری، خسرو (۱۳۶۸)، *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، تهران، انتشارات مدرسه.
- جعفریان، حسین؛ و میرزامحمدی، محمدحسن (۱۳۹۴)، *تبیین نقش و جایگاه اصل تربیتی «گذر از ظاهر به باطن» در سبک زندگی اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی*، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ش ۲۳، ص ۲۹-۷.
- چاهخویی، فاطمه (۱۳۹۵)، *تأثیر متقابل ظاهر و باطن بر یکدیگر بر اساس آیات و روایات*، پایان‌نامه، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی میبد.
- داوودی، محمد (۱۳۸۳)، *تربیت دینی*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۵)، *مفردات الفاظ قرآن*، ترجمه: سید غلامرضا خسروی، تهران، انتشارات مرتضوی.
- صدری، جمشید؛ و ژبانی، ناهید (۱۳۹۳)، *تأثیر اصلاح ظاهر بر باطن در آموزه‌های تربیتی صوفیه*، مجله عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان)، ش ۵، ص ۱۸، ص ۸۳-۹۴.

- محمدی بدر، نرگس؛ سرمدی، محمدرضا؛ و احمدیان، سکینه (۱۳۸۹)، *بررسی تطبیقی تربیت ظاهر و باطن در کلام مولانا و سعدی*، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، س ۴، ش ۱، ص ۱۵۵-۱۸۲.
- صالحی، اکبر و تهامی، رحیمه السادات (۱۳۸۸)، *بررسی و تحلیل عوامل و موانع مؤثر در تربیت دینی بر مبنای سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه*، تربیت اسلامی، ش ۹: ۷۵-۹۴.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰)، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه.
- فناپی اشکوری، محمد (۱۳۹۱)، *دو ساحت ظاهر و باطن در جهان بینی جلال الدین مولوی*، ماهنامه معرفت، ش ۲۱: ۱۳-۲۸.
- کاویانی: دیکه؛ و نوروزی، رضاعلی (۱۳۹۷)، *آسیب شناسی تربیت دینی در حیطه خانوادگی از منظر نهج البلاغه*، معرفت، ش ۲۵۴: ۵۷-۶۹.
- کرامتی، انسی (۱۳۹۶)، *تربیت دینی در فضای مجازی: فرصت ها و تهدیدها*، فصلنامه بین المللی میان رشته ای Pure life، ش ۱۷: ۳۳-۵۴.
- کشاورز، سوسن (۱۳۸۷)، *شاخص ها و آسیب های تربیت دینی*، تربیت اسلامی، ش ۶: ۹۳-۱۲۲.
- مشایخی راد، شهاب الدین (۱۳۸۵)، *تعلیم و تربیت دینی*، مجموعه مقالات، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، *یادداشت های استاد مطهری*، تهران، صدرا.
- مظلومی، رجبعلی (۱۳۸۶)، *گامی در مسیر تربیت اسلامی*، تهران، نشر آفاق.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۳)، *مثنوی معنوی*، تهران، قطره.
- مهیدیان فر، رضا؛ و طیب حسینی، سید محمود (۱۴۰۰)، *بررسی و نقد دیدگاه مفسران درباره آیه ۱۲۰ سوره انعام (تحلیلی از ظاهر و باطن اثم)*، دو فصلنامه پژوهش های تفسیر تطبیقی، ج ۷، ش ۱۳، ص ۳۲۱-۳۴۸.
- Carr, David (1998), *three approaches to moral Education*, Education, Philosophy, and theory: New York.